

ملاک تقسیم نقش‌های نحوی

علی حیدری دلگرم*

چکیده

این مقاله در دو قسمت تنظیم شده است. در قسمت اول به دنبال یافتن ملاک تقسیم نقش‌های نحوی هستیم. با این توضیح که: نقش‌های گوناگون نحوی – همچون: فاعل، مبتدا، مفعول به، مفعول مطلق، بدل و نعت – همانند اقسامی در عرض هم قرار گرفته‌اند و مقسم همه آن‌ها عبارت است از «نقش نحوی». همان‌طور که در کتاب‌های منطقی بیان شده است، در هر تقسیم، ملاکی وجود دارد که با توجه به آن، مقسم را به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌کنند. لذا می‌توان گفت که در تقسیم نقش‌های نحوی نیز یک ملاک وجود دارد. این ملاک چیزی است که در قسمت اول مقاله به دنبال آن هستیم. در قسمت دوم مقاله، با توجه به ملاکی که به دست آورده‌ایم، به داوری میان نحات در قضیه‌ای خاص پرداخته‌ایم. توضیح آن که: یکی از اختلافات نحات این است که آیا عطف بیان، یک نقش مستقل است یا نوعی بدل محسوب می‌شود. ما با استفاده از ملاک به دست آمده، در پی انتخاب رأی صحیح در این اختلاف هستیم.

واژگان کلیدی:

بدل، عطف بیان، فرق بدل و عطف بیان

* طلبه سطح یک مدرسه شهیدین (ره).

۲-۱. تبیین محل بحث

یکی از اختلافاتی که میان نحوات وجود دارد این است که آیا عطف بیان نقشی مستقل است یا خیر. برخی از نحوات قائل به جدایی عطف بیان از بدل به عنوان یک نقش مستقل هستند و آن را یکی از توابع می‌شمارند و قسیم بدل، نعت، تأکید و عطف نسق می‌دانند. اما برخی دیگر آن را یک نقش مستقل ندانسته و ذیل بدل از آن نام می‌برند. با توجه به ملاکی که در قسمت اول مقاله به دست آوردیم^۱، می‌خواهیم به بررسی این مطلب پردازیم که آیا «عطف بیان» نقش مستقلی است یا خیر.

۲-۲. تعریف بدل

بدل، یکی از نقش‌های نحوی است که ذیل «توابع» از آن بحث می‌شود. بدل در کتاب *الکافیة* این گونه تعریف شده است:

«البدل تابع مقصود بما نسب إلى المتبوع دونه.»^۲

در *النحو الوافی* نیز، بدل اینگونه تعریف شده است:

«إنه التابع المقصود وحده بالحكم المنسوب إلى تابعه، من غير أن تتوسط - في

الأغلب - واسطة لفظية بين التابع و المتبوع.»^۳

با توجه به این دو تعریف در می‌یابیم که بدل، یکی از اقسام توابع است که مقصود اصلی از عامل در متبوعش است، بر خلاف خود متبوع که مقصود اصلی عامل نیست، به تعبیر روشن‌تر، بدل تابعی است که مقصود اصلی از حکم است ولی مبدل منه،

۱. این ملاک عبارت بود از: تفاوت در احکام لفظی

۲. رضی الدین الاسترابادی، شرح *الرضی علی الکافیة*، ج ۲، ص ۳۷۹

۳. عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۳، ص ۶۶۴



مقصود اصلی از حکم نیست^۴.

در شرح الجامی و در توضیح کلام ابن حاجب آمده است:

«لا تكون النسبة إلى المتبوع مقصودة ابتداء بنسبة ما نسب إليه، بل تكون النسبة إليه توطئة و تمهيدا للنسبة إلى التابع سواء كان ما نسب إليه مسندا إليه أو غيره.»^۵

همچنین در المفصل آمده است:

«{البدل هو} تابع مقصود بالذكر، ذكر المتبوع قبله للتوطئة و التمهيد.»^۶

در شرح الرضی نیز ذیل قید «یوضح متبوعه» که در تعریف عطف بیان آمده است، چنین گفته شده است:

«قوله: «یوضح متبوعه»، یرخرج التأكيد، لأنه لا یوضح المؤكّد، بل یحقق أصل نسبته، أو شمول النسبة لأجزائه، و عدم إيضاح المنسوق لمتبوعه ظاهر، و كذا البدل، عند النحاة، لأن الأول عندهم فی حکم الطرح و فی حکم المعدوم.»^۷

نکته تکمیل کننده‌ای که با توجه به نقل‌های قبلی می‌توان اضافه کرد این است که ذکر مبدل منه، برای زمینه چینی ذکر بدل است. اما مبدل منه در حکم معدوم است. در کتاب سلسبیل توضیحی ارائه شده است که ما را با تعبیر «مقصود اصلی حکم» بیشتر آشنا می‌کند:

«لا يكون تابعٌ بدلاً حتى يكون مقصوداً أصلياً في النسبة و الإسناد و لكونه مقصوداً بالأصالة أسباب، منها أن يكون بين التابع و الحكم المذكور في الكلام مناسبة و ارتباط، و للمثل أن المتكلم إذا قال: «ذلك الإمام أحق أن يتبع»،

۴. در ادامه، با اصطلاح «مقصود اصلی از حکم» بیشتر آشنا خواهیم شد.

۵. جامی، شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو، ج ۲، ص ۵

۶. ابن حاجب، الإيضاح فی شرح المفصل، ج ۱، ص ۴۲۶

۷. رضی الدین الاسترآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۳۹۴



«فوقیهم الله شرّ ذلك اليوم»، «أتضرب زیداً أباک؟»، «أحسن إلى زیدٍ أخیک»
فالتابع فی کل ذلك بدل ممّا قبله، فکأنّ المتکلم لا یعبأ^۸ فی الأولین بـ«ذلك»
و فی الأخيرین بـ«زید» بل ما قصده بالأصالة فی هذه النسب هو الإمام و الیوم
و الأبوة و الأخ، و هو علی حق فی ذلك فإن بین الإمام و استحقاق الاتّباع، و
بین الوقایة و الیوم بما له من الشدائد و الأهوال، و بین النهی عن الضرب و
الأب، و بین الأمر بالإحسان و الأخوة ارتباطاً وثیقاً و مناسبة.^۹

همچنین در حاشیه شرح الجامی آمده است:

«قوله: (إن قصدت إلى الثاني) و جعلته مناط الحكم فکأنک قلت: جاءنی زید
مع قطع النظر عن أن یكون أخاک، و إذا قلت: أكرمت زیداً أخاک فکأنک
قصدت بذلك المن علی المخاطب و أردت أن الإکرام وقع علیه من حیث أن
أخوک و هذه الفائدة منتفیه فی عطف البیان.»^{۱۰}

با توجه به این توضیح در می یابیم برای اینکه تابعی «مقصود اصلی حکم» باشد،
اسباب مختلفی ممکن است وجود داشته باشد، از جمله آن که بین حکم مذکور و
تابع، ارتباط و مناسبتی وجود داشته باشد، مثلاً هنگامی که گفته می شود «ذلك الإمام
أحقّ أن یتبع»، حکمی که وجود دارد «شایستگی بیشتر برای تبعیت» است و این حکم،
با توجه به «الإمام» صادر شده است نه با توجه به «ذلك». یعنی این حکم که حمل بر
ترکیب «ذلك الإمام» شده است، با توجه به وجود کلمه «الإمام» در این ترکیب است و
این کلمه، تابع است. لذا «الإمام» تابعی است که مقصود اصلی از حکم است و لذا بدل
است.

۸. {عبأ ب: اهتم}

۹. أبو القاسم علی دوست، سلسیل فی أصول التجزئة و الإعراب، ص ۲۹۸ و ۲۹۹

۱۰. جامی، شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو، ج ۲، ص ۹، حاشیه ۳

با توجه به توضیحات فوق، یک آشنایی اجمالی با تعریف و برخی ویژگی های بدل پیدا کردیم.

۲-۳. تعریف عطف بیان

در کتاب الکافیة آمده است:

«عطف البیان تابع غیر صفة یوضح متبوعه.»^{۱۱}

در شرح الجامی در توضیح قید «یوضح متبوعه» آمده است:

«احترز به عن البدل و العطف بالحروف و التأكيد.»^{۱۲}

همچنین در الألفية آمده است:

العطف إمّا ذو بیان أو نسق

و الغرض الآن بیان ما سبق

ف ذو البیان تابع شبه الصفة

حقیقة القصد به منکشفة^{۱۳}

همچنین در کتاب الإيضاح آمده است:

«عطف البیان هو اسم غیر صفة یکشف عن المراد کشفها.»^{۱۴}

همچنین در النحو الوافی آمده است:

«إنه تابع جامد- غالباً- یخالف متبوعه فی لفظه، و یوافقه فی معناه المراد منه

الذات، مع توضیح الذات إن كان المتبوع معرفة، و تخصیصها إن كان نكرة.»^{۱۵}

در معانی النحو نیز آمده است:

۱۱. رضی الدین الاسترابادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۳۹۴

۱۲. جامی، شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو، ج ۲، ص ۱۳

۱۳. سیوطی، البهجة المرضیة، ص ۳۴۴

۱۴. ابن حاجب، الإيضاح فی شرح المفصل، ج ۱، ص ۴۳۱

۱۵. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۳، ص ۵۴۱

«عطف البیان عند النحاة، تابع یوضح أو یخصص متبوعه، غیر مقصود بالنسبة، لا یكون مشتقاً، و لا مؤولاً بالمشتق... الغرض من عطف البیان توضیح المتبوع أو تخصیصه، فالمتبوع علی هذا أهم لأنه إنما جیء بالبیان لتقصید إيضاح.»^{۱۶}

با توجه به مطالب بالا، روشن می‌شود که عطف بیان، یکی از توابع است که به غرض توضیح و تبیین متبوع خودش می‌آید و حقیقت متبوع خود را روشن می‌کند ولی مقصود اصلی حکم نمی‌باشد.

با توجه به مطالبی که پیرامون بدل و عطف بیان مطرح شد، مشخص شد که یکی از تفاوت‌های میان عطف بیان و بدل آنست که بدل، مقصود اصلی حکم است ولی عطف بیان، مقصود اصلی حکم نیست.

۴-۲. تفاوت‌های میان بدل و عطف بیان و بررسی استقلال عطف بیان به عنوان نقش

اکنون که با تعریف هریک از بدل و عطف بیان آشنا شدیم، نوبت به این رسیده است که تفاوت‌های میان بدل و عطف بیان را بررسی کرده و نتیجه‌گیری کنیم که آیا این تفاوت‌ها باعث می‌شوند که «عطف بیان»، یک نقش مستقل باشد یا آن‌که چنین ثمره‌ای ندارد و عطف بیان، نوعی بدل است. با توجه به ملاکی که در قسمت اول تحقیق به دست آوردیم، چنانچه تفاوت بدل و عطف بیان در احکام لفظی آن‌ها باشد، دو نقش مستقل اند ولی چنانچه فرقی در احکام لفظی نداشته باشند و فقط دلالت‌های معنایی آن‌ها متفاوت باشد، یک نقش اند و نباید عطف بیان را از بدل جدا کرد.

در ادامه تحقیق این توضیح لازم است که: عطف بیان و بدل طبق قول مشهور و با تبیینی که در تعاریف فوق انجام شد، در معنا تفاوت دارند و به عبارتی از نظر

معنایی دو عنوان جداگانه هستند و لذا معادل لفظی دو اتفاق خارجی هستند. اما علمای نحو علاوه بر این تفاوت معنایی، تفاوت های دیگری را نیز بین این دو برشمرده اند. ما در ادامه این تفاوت ها را ذکر کرده و این نکته را بررسی می کنیم که آیا این تفاوت ها، «تفاوت در احکام لفظی» محسوب می شوند یا خیر. اگر پاسخ مثبت باشد، آن ها، دو نقش جداگانه هستند و در غیر این صورت، این گونه نیستند. این که این تفاوت ها، تفاوت در احکام لفظی باشند یا نباشند نیازمند معیارهایی است. این معیارها در اثناء توضیحات زیر، روشن می شوند. اما اجمالاً می توان گفت: شاهد بر این که برخی از این تفاوت ها، تفاوت در احکام لفظی نمی باشد این است که همین تفاوت ها، در افراد برخی از نقش های دیگر نیز وجود دارند ولی باعث تقسیم به دو نقش نشده اند.

ما در این تحقیق، تفاوت های میان عطف بیان و بدل را به دو دسته تقسیم کرده ایم:

۱- دسته اول، تفاوت هایی هستند که باعث جدایی بدل از عطف بیان نمی شوند. توضیح آن که: برخی از تفاوت ها که میان بدل و عطف بیان مطرح شده اند، تفاوت های لفظی به حساب نمی آیند. لذا چنانچه این دو عنوان، فقط در همین موارد با یکدیگر تفاوت داشته باشند، دو نقش مستقل نیستند.

۲- دسته دوم، تفاوت هایی هستند که باعث جدایی عطف بیان از بدل می شوند.

۱-۴-۲. فروقی که باعث جدایی نمی شوند

۱-۴-۱-۲. بدل یا مبدل منه - به خلاف عطف بیان یا متبوعش - می توانند ضمیر

باشند

یکی از تفاوت هایی که میان بدل و عطف بیان ادعا شده است این است که هم بدل و هم مبدل منه می تواند ضمیر باشد ولی عطف بیان و متبوع آن نمی توانند ضمیر باشند. در معنی اللیبب آمده است:

«العطف لا يكون مضمرًا ولا تابعًا لمضمر؛ لأنه في الجوامد نظير النعت في المشتق... نعم أجاز الكسائي أن ينعت الضمير بنعت مدح أو ذم أو ترحم، فالأول نحو «لا إله إلا هو الرحمن الرحيم»... والثاني نحو «مررت به الخبيث» و الثالث نحو قوله:

قد أصبحت بقرقرى كوانسا فلا تلمه أن ينام البائسا

... فعلى هذا لا يمتنع مثل ذلك في عطف البيان على قول الكسائي. و أما البديل فيكون تابعًا للمضمر بالاتفاق نحو (وَرَثَهُ مَا يَقُولُ)... و أجاز النحويون أن يكون البديل مضمرًا تابعًا لمضمر كـ «رأيتَه إياه» أو لظاهر كـ «رأيتَ زيدًا إياه» و خالفهم ابن مالك فقال: إن الثاني لم يسمع، و إن الصواب في الأول قول الكوفيين إنه تأكيد كما في «قمت أنت»^{۱۷}

با توجه به سخن ابن هشام مشخص می شود که اولاً در اصل این تفاوت، اختلاف وجود دارد. یعنی عده ای همچون کسائی قائل به این شده اند که عطف بیان نیز می تواند تابع ضمیر باشد. زیرا امتناع ضمیر بودن عطف بیان در لسان قائلین، به خاطر آن است که این تابع شبیه نعت است و نعت نمی تواند تابع ضمیر باشد. ولی در مقابل ادعا شده است که به غرض مدح، ذم و ترحم، می توان نعت را تابع ضمیر آورد و چون عطف بیان نیز در این اغراض استعمال شده است، پس عطف بیان نیز تابع از ضمیر می آید. با پذیرش این قول، همچنان این تفاوت باقی می ماند که خود بدل می تواند ضمیر باشد ولی خود عطف بیان نمی تواند ضمیر باشد. اما درباره این تفاوت نیز ابن مالک گفته است که جملاتی مثل «رأيتَه إياه»، شنیده نشده است، و در مثل «رأيتُ زيداً إياه»، ضمیر مذکور، تأکید است نه بدل.

در مجموع، اتفاق نظری در این تفاوت وجود ندارد و لذا کسائی که این تفاوت را

۱۷. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۵۵



نمی‌پذیرند، از این حیث نمی‌توانند بدل و عطف بیان را دو نقش جداگانه در نظر بگیرند.

اما باید بررسی شود که آیا قائلین به این تفاوت، می‌توانند عطف بیان را از این حیث، نقش جداگانه ای در نظر بگیرند یا خیر.

به نظر می‌رسد این تفاوت که بدل برخلاف عطف بیان بتواند ضمیر بیاید، موجب نشود که آن‌ها دو نقش جداگانه داشته باشند. یعنی چنین چیزی، تفاوت در احکام لفظی محسوب نمی‌شود تا آنگاه بخواهیم آن‌ها را به دو نقش تقسیم کنیم. زیرا اولاً: تفاوت بین ضمیر و اسم ظاهر، تفاوتی درون کلمه‌ای و صرفی است، نه تفاوتی که مربوط به جایگاه آن‌ها در جمله باشد؛ ثانیاً: اگر چنین چیزی تفاوت در احکام لفظی محسوب شود، مفعول مطلق نوعی و تأکیدی نیز باید به دو نقش نحوی تقسیم شوند. زیرا مفعول مطلق تأکیدی، همواره مصدر است، یعنی اسم ظاهر است^{۱۸} و مفعول مطلق نوعی می‌تواند اسم ظاهر یا ضمیر باشد^{۱۹}.

نتیجه آن است که این فرق، نمی‌تواند باعث جدایی عطف بیان از بدل به عنوان نقشی مستقل شود.

۲-۱-۴-۲. وجوب مطابقت عطف بیان در تعریف و تنکیر با متبوع خود (بر خلاف بدل)

یکی از تفاوت‌هایی که میان عطف بیان و بدل ادعا شده است آن است که عطف

۱۸. عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۲، ص ۱۹۶: «قد یكون الغرض من المصدر أمراً واحداً؛ و هو: أن یؤكِّدَ - توكیداً لفظیاً - معنی عامله المذكور قبله، و یزیده قوة، و یقرره؛ (أی: یبعد عنه الشك و

احتمال المجاز). و یتحقَّق هذا بالمصدر المنصوب المبهم»

۱۹. چنان که در «ضربته ضرباً شديداً» اسم ظاهر است و در *فَأَنَّى أَعَذَّبُهُ عَذَاباً لَا أَعَذَّبُهُ أَحَدًا مِنْ* الْعَالَمِينَ ضمیر است.

بیان باید از نظر معرفه یا نکره بودن، با متبوع خود مطابق باشد؛ برخلاف بدل که می تواند مطابق باشد یا نباشد. در معنی اللیب آمده است:

«البيان لا يخالف متبوعه في تعريفه و تنكيره... و لا يختلف في جواز ذلك في

البدل، نحو (إلى صراطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ) و نحو (بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ)».^{۲۰}

همچنین در همع الهوامع آمده است:

«(و) الجمهور (لا تجب موافقة البدل) لمتبوعه (في التعريف و الإظهار و

ضدهما)».^{۲۱}

البته این تفاوت، محل اختلاف است. از جمله آن که در الکشاف در ذیل آیه «فیه

آياتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ...» گفته شده است:

«مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ عطف بيان لقوله (آياتٌ بَيِّنَاتٌ)»^{۲۲}

و بر اساس همین سخن زمخشری، در همع الهوامع آمده است:

«(و جوز الزمخشری تخالفهما) فأعرب قوله تعالى: مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ [آل عمران:

۹۷] عطف بيان و هو معرفة جار على آياتٌ بَيِّنَاتٌ و هي نكرة، قال أبو حيان: و

هو مخالف لإجماع البصريين و الكوفيين فلا يلتفت إليه.»^{۲۳}

لازمه کلام زمخشری در این جا این است که واجب نیست عطف بیان در تعریف

و تنکیر، با متبوع خود مطابق باشد.^{۲۴} اما با توجه به قول أبو حیان ذیل نظر زمخشری،

۲۰. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۵۵ و ۴۵۶

۲۱. سیوطی، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ج ۳، ص ۱۱۲

۲۲. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۳۸۷

۲۳. سیوطی، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ج ۳، ص ۹۷

۲۴. البته ابن هشام در معنی اللیب، ج ۲، ص ۵۷۵ این کلام زمخشری را توجیه می کند و می گوید که

علمای نحو گاهی اوقات به جای اصطلاح «بدل» از اصطلاح «عطف بیان» استفاده می کنند و

زمخشری نیز در اینجا چنین کرده است. اما ظاهراً این توجیه ابن هشام صحیح نیست زیرا به کار ...



متوجه می شویم که این اختلاف میان بصریین و کوفیین محل اجماع است. اکنون باید بررسی کنیم که آیا این تفاوت می تواند باعث شود که عطف بیان و بدل، دو نقش باشند یا خیر. به نظر می رسد چنین تفاوتی، منشأ تفکیک این دو به عنوان دو نقش جداگانه نیست. زیرا با جستجو در سایر نقش های نحوی مواردی را می یابیم که در این امر متفاوت اند ولی تبدیل به دو نقش نشده اند. مثلاً در فعل های گوناگون فاعل می تواند معرفه یا نکره باشد، ولی در فعل «نعم» و یا «بئس» فاعل همواره معرفه است چون یا مدخول «أل» یا مضاف به معرفه و یا ضمیر است که در هر سه حالت، معرفه است. اما چنین نیست که فاعل «نعم» و «بئس»، نقش جداگانه ای داشته باشند. در *البهجة المرضیة* آمده است:

«نعم و بئس» {رافعان اسمین} فاعلین لهما (مقارنی أل) الجنسیة نحو نَعَمَ المَوْتی وَ نَعَمَ النَّصیرُ (أو مضافین لما قارنها) أو لمضاف لما قارنها (کنعم عقبی الکراما)... (و یرفغان مضمرًا) مستترا»^{۲۵}

همچنین برخی از اقسام توکید، همواره باید معرفه باشند، ولی برخی دیگر همواره نکره اند. در *معنی اللیب* آمده است:

«مما یتحتاج إلى الرابطة {ألفاظ التوكید الأول، و إنما یربطها الضمیر الملفوظ به نحو «جاء زید نفسه، و الزیدان كلاهما، و القوم كلهم»... و احترزت بذكر الأول عن أجمع و أخواته، فإنها إنما تؤكد بعد كل»^{۲۶}

با توجه به این مطلب، متوجه می شویم که برخی از ادوات تأکید همچون «نفس» همواره مضاف به ضمیر و معرفه هستند و برخی دیگر همچون «أجمع» غیر مضاف به

... بردن این اصطلاحات به جای هم، در جایی است که بدل کل از کل باشد. ولی سیاق کلام زمخشری ذیل این آیه چنین می نمایاند که زمخشری این عطف را جزء از کل گرفته است.

۲۵. سیوطی، *البهجة المرضیة*، ص ۳۱۵

۲۶. ابن هشام، *معنی اللیب*، ج ۲، ص ۵۱۰

ضمیر و نکره هستند. اما چنین نیست که این دو دسته، تبدیل به دو نقش شده باشند. با توجه به این شواهد می‌توان نتیجه گرفت که بحث تعریف و تنکیر دخالتی در تقسیم دو نقش نحوی ندارد. بنابر این عطف بیان و بدل از این جهت نیز نمی‌توانند دو نقش نحوی متفاوت باشند.

۳-۱-۴-۲. عطف بیان - بر خلاف بدل - نمی‌تواند جمله باشد

ادعا شده است که عطف بیان نمی‌تواند جمله باشد، ولی بدل ممکن است جمله یا مفرد باشد. در معنی اللیب آمده است:

«{البیان} لا یكون جملة، بخلاف البدل نحو (ما یقالُ لَكَ إِلاَّ ما قَدْ قیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ) و نحو (وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ)»^{۲۷}

این تفاوت، منجر به تفاوت نقش عطف بیان و بدل، نمی‌شود. زیرا نظیر این اختلاف در نقش‌های دیگر نحوی نیز مشاهده می‌شود، بدون آن که تقسیم‌کننده آن نقش‌ها باشد. مثلاً مفعول‌به در فعل «قال» و برخی افعال دیگر، می‌تواند مفرد یا جمله باشد، اما مفعول‌به در غالب افعال، نمی‌تواند جمله باشد؛ با این حال، نقش همگی آن‌ها مفعول‌به است.

۴-۱-۴-۲. متبوع عطف بیان - بخلاف بدل - نمی‌تواند جمله باشد

از جمله تفاوت‌هایی که میان عطف بیان و بدل ادعا شده آن است که مبدل‌منه ممکن است جمله باشد ولی متبوع عطف بیان حتماً غیر جمله است. در معنی اللیب آمده است:

۲۷. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۵۶



«{البیان} لا یكون تابعا لجملة، بخلاف البدل»^{۲۸}

به نظر می‌رسد این تفاوت نیز نمی‌تواند عاملی برای تفکیک عطف بیان از بدل به عنوان نقشی مستقل باشد. زیرا: اولاً بین عطف بیان و بدل بیان فرقی بیان نشده، بلکه بین متبوعشان تفاوت گذاشته شده است؛ ثانیاً همان طور که در تفاوت قبلی مطرح شد، جمله بودن یا مفرد بودن تأثیری در تقسیم نقش‌ها ندارد.

۵-۱-۴-۲. عطف بیان - بر خلاف بدل - نمی‌تواند فعلِ تابعِ فعل باشد

یکی از تفاوت‌هایی که میان عطف بیان و بدل ادعا شده است آن است که ممکن است بدل و مبدل منه، هر دو فعل باشند، ولی در عطف بیان چنین چیزی امکان ندارد. در معنی اللیب آمده است:

«{البیان} لا یكون فعلا تابعا لفعل، بخلاف البدل، نحو قوله تعالی (وَمَنْ یَفْعَلْ

ذَٰلِكَ یَلْقَ أَثَمًا یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ)»^{۲۹}

اگر این تفاوت پذیرفته شود، هنوز عامل استقلال عطف بیان به عنوان یک نقش نخواهد بود. زیرا چنین تفاوتی بین اقسام «توکید» نیز وجود دارد. با این توضیح که توکید، به دو دسته معنوی و لفظی است. توکید معنوی همواره اسم است ولی توکید لفظی ممکن است اسم یا فعل باشد. اما با این وجود، این دو دسته را به عنوان دو نقش مستقل در نظر نگرفته‌اند. بلکه همگی را ذیل نقش واحدی می‌آورند.

۶-۱-۴-۲. عطف بیان - بر خلاف بدل - نمی‌تواند از لفظ متبوع باشد

ادعا شده است که عطف بیان، نمی‌تواند از لفظ متبوع باشد ولی بدل می‌تواند. در

۲۸. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۵۶

۲۹. همان



معنی اللیب آمده است:

«{البیان} لا یكون بلفظ الأول، و يجوز ذلك في البدل بشرط أن يكون مع

الثانی زیاده بیان»^{۳۰}

اولاً: اصل این تفاوت محل خدشه است و عده کمی به آن معتقدند. چنان که ابن

هشام می گوید:

«و هذا الفرق إنما هو على ما ذهب إليه ابن الطراوة من أن عطف البيان لا يكون

من لفظ الأول، و تبعه على ذلك ابن مالک و ابنه»^{۳۱}

ثانیاً: چنانچه این فرض پذیرفته شود، باعث استقلال عطف بیان نخواهد شد. زیرا

این که چیزی از لفظ ماقبل باشد یا نباشد، تفاوتی لغوی است و مربوط به ماده کلمه

است و ربطی به قواعد لفظی ندارد.

۷-۱-۴-۲. عطف بیان - بر خلاف بدل - تابع مقصود به حکم نیست

ادعا شده است که بدل، تابع مقصود به حکم است ولی عطف بیان، اینگونه نیست

و این مطلب در تعریف بدل و عطف بیان مفصلاً مطرح شد. صاحب کتاب سلسبیل

به این مطلب استناد کرده و عطف بیان را نقشی مستقل از بدل دانسته است. ایشان

می گویند:

«لعمری إن الفرق بین البدل و العطف - بعد التأمل فی ما ذکرناه - واضح لا

یخفی. کیف و الأول مقصود بالأصالة فی النسبة الكلامية و الثانی جیء به

لانکشاف حقيقة القصد من المتبوع الذي هو المسند إليه حقيقة و ظاهراً»^{۳۲}

۳۰. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۵۶

۳۱. همان، ج ۲، ص ۴۵۷

۳۲. أبوالقاسم علیدوست، سلسبیل، ص ۲۹۹

به نظر می‌رسد این استدلال برای تفکیک میان بدل و عطف بیان به‌عنوان دو نقش صحیح نیست. زیرا مقصود بودن یا نبودن به حکم، دخلی در استقلال یک جایگاه به عنوان یک نقش نحوی ندارد و این مطلب به تفصیل در ذیل عنوان ۹-۲-۴-۱ در قسمت اول مقاله مورد بررسی قرار گرفت و خلاصه مطلب این بود که برخی از نعت‌ها نیز مقصود به حکم‌اند و برخی از آن‌ها مقصود به حکم نیستند، اما نقش همگی «نعت» است و نقش جدیدی تأسیس نشده است.

۸-۱-۴-۲. جمع بندی

تفاوت‌هایی که در بالا ذکر شد، باعث جدایی بدل و عطف بیان نشد و تفاوتی لفظی به حساب نیامد. نکته قابل توجه آن است که در بررسی تفاوت‌های بالا به این نتیجه می‌رسیم که چنان‌چه تفاوت معنایی میان بدل و عطف بیان وجود نداشته باشد، عطف بیان همان بدل است. به عبارتی چنان‌چه تفاوت معنایی بین این دو پذیرفته نشود، عنوان «عطف بیان» صرفاً مترادفی برای عنوان «بدل» خواهد بود.

۲-۴-۲. تفاوتی که باعث جدایی می‌شود

۱-۲-۴-۲. بدل - بر خلاف عطف بیان - به منزله تکرار عامل است

گفته شده است که بدل، در حکم تکرار عامل است ولی عطف بیان اینگونه نیست.

در معنی اللیب آمده است:

{البیان} لیس فی نية إحلاله محل الأول، بخلاف البدل، و لهذا امتنع البدل و

تعین البیان فی نحو «یا زیدُ الحارثُ» و فی نحو «یا سعیدُ کرزُ» بالرفع أو

«کرزاً» بالنصب، بخلاف «یا سعیدُ کرزُ» بالضم فإنه بالعکس»^{۳۳}

همچنین در الحقائق الندیة آمده است:

«فمنها أن يتبع مجرور، أي بمفصل، نحو: بأى الرجلين زيد و عمرو مرت، فلو جعلت زيدا، و ما عطف عليه بدلا من الرجلين، و البدل فى نيّة تكرار العامل، لزم إضافة أى إلى المعرفة المفردة، و هى لا تضاف إليها إلا إذا كان بينهما جمع مقدر، نحو: أى زيد أحسن، بمعنى أى أجزائه أحسن، أو عطف على أى

مثلا»^{۳۴}

همچنین در شرح جمل الزجاجی آمده است:

«البدل على نيّة تكرار العامل، فلو أدخلت حرف النداء على واحد من هذين لما جاز رفع الأوّل و نصب الثانى، إذ كلّ واحد منهما علم مفرد، و العلم المفرد إذا دخل عليه حرف النداء و جب بناؤه على الضمّ، لكنّ عطف البيان ليس كذلك، بل يجوز فيه الإتيان على اللفظ فيرفع، و الإتيان على المحل فينصب»^{۳۵}

توضیح مطلب: از جمله اختلافاتی که میان بدل و عطف بیان ادعا شده است آن که بدل، در حکم تکرار عامل است، ولی عطف بیان در حکم عدم تکرار عامل است. یعنی هنگامی که بدل استعمال می‌شود، گویا عامل مبدل منه تکرار شده و روی بدل نیز عمل کرده است. ولی هنگامی که عطف بیان استعمال می‌شود، تکرار عامل را فرض نمی‌کنیم. این تفاوت می‌تواند در برخی از عبارات، ابزاری برای تشخیص بدل یا عطف بیان بودن یک تابع باشد.

به نظر می‌رسد این مسئله یک تفاوت در احکام لفظی به حساب آید. زیرا با توجه به این تفاوت، حکم به بدل یا عطف بیان بودن یک کلمه، بستگی به احکام لفظی کلمه، یعنی اعراب یا بناء کلمه دارد، و اعراب و بناء در برخی از مواضع، ارتباط

۳۴. سید علیخان مدنی، الحقائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، ص ۵۶۹

۳۵. ابن عصفور، شرح جمل الزجاجی، ج ۱، ص ۲۷۱



نزدیکی با جایگاه کلمه و نقش آن دارد. مثلاً در الفوائد الصمدیه آمده است:

«و لك في نحو: لا حول و لا قوة إلا بالله، خمسة أوجه: الأول: فتحهما على

الأصل، الثاني: رفعهما على الابتداء، أو على الإعمال، كليهما...»^{۳۶}

با توجه به این مطلب، در «لا حول و لا قوة إلا بالله» چنانچه «حول» مبنی باشد، نقشش «اسم لا نفی جنس» است و چنانچه معرب باشد، نقشش «اسم لیس» یا «مبتدا» است. یعنی معرب یا مبنی بودن در نقش این کلمه تأثیرگذار است و حکم لفظی محسوب می شود. به عبارت دیگر: مبنی بودن یا معرب بودن یک کلمه در دو جمله، تفاوت در حکم لفظی به حساب می آید و باعث می شود که عنوان هایی که در این دو جمله می گیرند، دو نقش متفاوت باشند.

در بحث عطف بیان و بدل نیز در جمله «یا سعید کرز» ممکن است کلمه «کرز» مبنی باشد یا معرب باشد، و گفته شده است که چنانچه مبنی باشد، بدل است و چنانچه معرب باشد، عطف بیان است. همین امر باعث می شود که این دو عنوان، دو نقش متفاوت باشند. زیرا: یک کلمه در دو جمله، از نظر اعراب و بناء فرق کرده است و دو عنوان مختلف گرفته است، و لذا حکم می شود که این دو عنوان، دو نقش مستقل هستند.

۲-۲-۴. جمع بندی

از آنچه در بالا ذکر کردیم، می توان نتیجه گرفت که با قبول مقدمات زیر، می توان بدل و عطف بیان را دو نقش مستقل از هم دانست:

۱- این دو، دلالت بر دو معنای مختلف می کنند؛

۲- این دو، در احکام لفظی متفاوت هستند.

۳۶. شیخ بهائی، الفوائد الصمدیه، ص ۲۱ و ۲۲

چنانچه در هریک از مقدمات فوق، خدشه وارد شود، به استقلال این دو نقش نیز خدشه وارد می‌شود و اینها، تبدیل به یک نقش خواهند شد. زیرا چنانچه دلالت بر معنای واحدی کنند، اصلاً دو جایگاه زبانی محسوب نمی‌شوند و لذا با توجه آنچه در فصل اول و ذیل «تقریر مدعا» گفتیم، نمی‌توان این‌ها را تقسیم به دو نقش نحوی کنیم. همچنین است اگر از نظر احکام لفظی یکسان باشند.

اما در اینجا مناسب است به این مطلب نیز اشاره شود: هر چند ما در بالا پذیرفتیم که حکم به تکرار عامل در بدل و عدم تکرار عامل در عطف بیان، تفاوتی لفظی میان این دو است، ولی این تفاوت منشأ اثرات لفظی کمی می‌شود، و چنین نیست که در مواضع زیادی مشاهده شود. به عبارت دیگر: این فرق در مواضع بسیار محدودی باعث جدایی میان عطف بیان و بدل می‌شود، چنانکه ابن ناظم در شرحش بر الألفية گفته است:

«ما يحكم عليه بانه عطف بيان باعتبار كونه موحدا او مخصصا لمتبوعه يجوز الحكم عليه بانه بدل باعتبار كونه مقصودا بالنسبة على نية تكرار العامل لافادة تقرير معنى الكلام و توكيده و لا يمتنع الحكم على عطف البيان بالبدلية الا في موضعين الاول ان يكون التابع مفردا معرفة معربا و المتبوع منادى كقولك يا اخانا زيدا فان زيدا يجب ان يكون عطف بيان و لا يجوز ان يكون بدلا لانه لو كان بدلا لكان في نية تكرار حرف النداء معه و لكان يلزم بناؤه على الضم... الثاني ان يكون المعطوف خاليا من لام التعريف و المعطوف عليه معرفة بها مضاف اليه صفة مقرونة بها كقول الشاعر:

أنا ابن التارك البكرى بشر
عليه الطير ترقيه وقوعا

فبشر عطف على البكرى و لا يجوز ان يكون بدلا لان البدل في نية تكرار العامل و التارك لا يصح ان يضاف اليه لما علمت ان الصفة المحلاة بالالف و

اللام لا تضاف الا الى المعرف بهما»^{۳۷}

این تفاوت های اندک در احکام لفظی، در برخی دیگر از نقش های نحوی نیز دیده می شود، ولی با این حال، موجب تقسیم آن نقش ها نشده است بلکه بنابر قاعده «یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الأوائل» از تأسیس نقش جدید پرهیز شده است. بنابر این بعید از ذهن نیست که بتوان با اجرای همین قاعده، عطف بیان را نیز نوعی بدل دانست.

۲-۵. نقد و بررسی برخی از اقوال مطرح شده درباره عطف بیان و بدل

همانطور که پیشتر گفته شد، مشهور علمای نحو قائل به استقلال بدل از عطف بیان هستند و این عناوین را دو نقش می دانند. در اینجا قصد داریم سخنان برخی از علمای نحو را درباره این دو نقش مطرح کرده و نقد آن ها را ذکر کنیم.

۲-۵-۱. سلسبیل

صاحب کتاب سلسبیل در استدلال به استقلال این دو نقش چنین بیان کرده است: «لعمری إن الفرق بین البدل و العطف - بعد التأمل فی ما ذکرناه - واضح لا یشکی. کیف و الأول مقصود بالأصالة فی النسبة الكلامیة و الثانی جیء به لانکشاف حقیقة القصد من المتبوع الذی هو المسند إليه حقیقة و ظاهراً کیف و المتبوع فی الأول فی نية الطرح و السقوط و هو فی الثانی لم یکن كذلك! و مع ذلك کیف یتیسر أن نقول برجوع العطف إلى بدل الكل و توحیدهما؟»^{۳۸}

به نظر می رسد در بیان فوق، از مقدمات ناقصی استفاده شده است. یعنی صرفاً به

۳۷. ابن مالک، شرح ألفیة ابن مالک لابن ناظم، ص ۲۰۲ و ۲۰۳

۳۸. أبوالقاسم علیدوست، سلسبیل، ص ۲۹۹

دلیل تفاوت دو عنوان در دلالت معنایی، حکم به استقلال آنها شده است. انتقاد وارد شده آن است که تفاوت معنایی برای استقلال داشتن دو نقش، کافی نیست و در ابتدای قسمت اول مقاله، نمونه‌های فراوانی آورده شد که دلالت معنایی متفاوتی داشتند ولی نقششان یکسان بود؛ همچون: ظرف زمان و ظرف مکان، که دلالت بر دو معنای متفاوت می‌کنند ولی نقش یکسانی دارند.^{۳۹}

۲-۵-۲. شرح الرضی علی الکافیة

مرحوم رضی در شرحش بر کتاب الکافیة چنین می‌گوید:

«و أنا إلى الآن لم يظهر لي فرق جليّ بين بدل الكل من الكل و بين عطف البيان، بل لا أرى عطف البيان إلّا البدل، كما هو ظاهر كلام سيبويه... قالوا: الفرق بينهما أن البدل هو المقصود بالنسبة دون متبوعه بخلاف عطف البيان فانه بيان، و البيان فرع المبيّن فيكون المقصود هو الأول؛ و الجواب: أنا لا نسلم أن المقصود بالنسبة في بدل الكل هو الثاني فقط، و لا في سائر الأبدال، إلا الغلط... و إنما قلنا ذلك، لأن الأوّل في الأبدال الثلاثة منسوب إليه في الظاهر و لا بدّ أن يكون في ذكره فائدة لم تحصل لو لم يذكر؛ كما يذكر في الأبدال الثلاثة، صونا لكلام الفصحاء عن اللغو، و لا سيّما كلامه تعالى و كلام نبيه صلّى الله عليه و سلّم، فادعاء كونه غير مقصود بالنسبة، مع كونه منسوبا إليه في الظاهر، و اشتماله على فائدة يصح أن ينسب إليه لأجلها: دعوى خلاف الظاهر»^{۴۰}

مطلب فوق نشان می‌دهد که ایشان در تفاوت معنایی میان عطف بیان و بدل خدشه وارد کرده و این تفاوت را به این شکل که علمای نحو بیان داشته‌اند قبول

۳۹. توضیح بیشتر پیرامون این قول ذیل عنوان ۷-۱-۴-۲ بیان شد.

۴۰. رضی الدین الاسترآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۰



ندارند، وی ظاهراً عطف بیان و بدل را یک جایگاه زبانی دانسته که دو نقش مستقل از هم ندارند. این دیدگاه مطابق نظریه پیشتر گفته شده است که چنانچه در تفاوت معنایی بین بدل و عطف بیان، خدشه شود، می توان گفت که هر دو یک نقش واحدند. وی همچنین در جای دیگری گفته است:

«قالوا: و الفرق الآخر: أن البدل في حكم تكرير العامل؛ و لو سلمنا ذلك فيما

تكرر فيه العامل ظاهراً، فبأي شيء يعرف المخاطب ذلك فيما لم يتكرر فيه؛ و

لنا أن ندعى ذلك فيما سمّوه عطف البيان مع التسليم في البدل»^{۴۱}

گویا مرحوم رضی با این کلام قصد دارند که در تفاوت عطف بیان و بدل در احکام لفظی نیز خدشه وارد کنند. تفسیر کلام وی این است که در عطف بیان نیز می توان ادعای تکرار عامل کرد، و شاهدهی بر وجود نداشتن عامل نداریم. یعنی همانطور که بدل بنا بر ادعای علمای نحو در حکم تکرار عامل است، عطف بیان نیز در حکم تکرار عامل می باشد. این کلام مرحوم رضی، در بسیاری از مواضع قابل پذیرش است و در واقع در اکثر قریب به اتفاق موارد، چنانچه معنا را در نظر نگیریم، از روی لفظ نمی توان میان عطف بیان و بدل تفکیک قائل شد. اما در دو موضع، این کلام مرحوم رضی محل نقد است و این دو موضع، همان مواردی است که ابن ناظم بیان کرده است و ذکر آن گذشت. مثلاً در «یا سعید کرز» نمی توان ادعای تکرار عامل کرد. به دو بیان زیر می توان از مرحوم رضی دفاع کرد:

بیان اول: مواضعی که عطف بیان و بدل از نظر احکام لفظی متفاوت باشند، بسیار محدود است و می توان آن ها را با توجه به قاعده «یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الأوائل» نادیده گرفت. همچنان که در عطف نسق نیز اتفاق مشابهی رخ داده است ولی علمای نحو با توجه به قاعده «یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الأوائل»، تسامح را بر

۴۱. رضی الدین الاسترآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۳۸۳



تأسیس نقش جدید ترجیح داده‌اند. توضیح آن که: علما ذیل عطف نسق گفته‌اند که حرف عطف، همانند عامل است. چنان که در شرح الرضی علی الکافیة آمده است:

«العاطف كالعامل»^{۴۲}

و در شرح ابن طولون آمده است:

«العاطف كالتائب عن العامل»^{۴۳}

لذا طبق قواعد، آنچه پس از حرف عطف می‌آید، خودش یا مترادفش، باید شایستگی آمدن پس از عامل را نیز داشته باشد. چنان که در التسهیل آمده است:

«لا يشترط في صحة العطف وقوع المعطوف موقع المعطوف عليه، ولا تقدير العامل بعد العاطف، بل يشترط صلاحية المعطوف أو ما هو بمعنا لمباشرة العامل»^{۴۴}

و این امر، شباهت زیادی به آنچه درباره بدل می‌گویند دارد که «البدل فی نية تكرار العامل».

درباره عطف نسق، جملاتی مشاهده شده است که در آنها معطوف، شایستگی آمدن پس از عامل را ندارد. همانند: «ربّ رجلٍ و أخیه» که «أخیه» شایستگی آمدن پس از «ربّ» را ندارد زیرا معرفه است. در این موارد، علمای نحو به قاعده «یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الأوائل» متوسل شده‌اند و به جای آن که نقش جدیدی برای کلمه پس از عاطف تأسیس کنند، تسامحاً این‌ها را نیز معطوف دانسته‌اند. چنان که در معنی اللیب آمده است:

«كثيرا ما یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الأوائل؛ فمن ذلك «كلّ شاة و

۴۲. رضی الدین الاسترابادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۱۳۴

۴۳. ابن طولون، شرح ابن طولون علی ألفیة ابن مالک، ج ۲، ص ۱۲۲

۴۴. ابن مالک، شرح التسهیل، ج ۳، ص ۳۷۱



سخلتها بدرهم» و «أى فتى هيجاء أنت و جارها» و «رب رجل و أخيه» (إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت) و لا يجوز: کل سخلتها، و لا أى جارها، و لا رب أخيه، و لا يجوز «إن يقم زيد قام عمرو» فى الأصح...^{۴۵}

از آنجایی که عطف نسق و بدل شباهت زیادی به هم دارند^{۴۶} می توان توابع معدودی که فقط عطف بیان بوده و بدل نیستند را نیز با اندکی تسامح و با توجه به قاعده فوق، بدل دانست. به بیان روشن تر: درباره عطف نسق، جملات محدودی وجود دارد که تابع در آنها طبق قواعد، نمی تواند عطف نسق باشد، ولی علمای نحو تسامحاً آن را عطف نسق گرفته اند. ادعای ما این است که درباره بدل نیز همین سخن را بگوییم، یعنی بگوییم توابع محدودی هستند که نمی توان آنها را بدل گرفت و باید آنها را عطف بیان دانست^{۴۷}، اما با تسامح، آنها را نیز بدل بدانیم و از تأسیس نقش جدید خودداری کنیم.

بیان دوم: می توان ادعا کرد که نه در بدل و نه در عطف بیان، عامل تکرار نشده است، و کسانی که قائل به جدایی بدل و عطف بیان هستند نیز نمی توانند وجوب تکرار عامل در بدل را اثبات کنند مگر در یک موضع، که عبارت است از جمله «یا سعید کرز» و امثال آن. اما در این جا نیز می توان اینگونه ادعا کرد که: تابع منادای مفردی که نعت، عطف نسق و توکید نیست، چنانچه مفرد باشد، هم جایز است مبنی باشد و هم جایز است معرب باشد. با این ادعا، دیگر لازم نیست که حکم به تکرار عامل کنیم. در واقع کاری که ما در این بیان دوم انجام دادیم این بود که احکام لفظی بدل و عطف بیان را یکسان دانستیم، و تفاوت لفظی میان آنها قائل نشدیم. یعنی به جای آن که مبنی بودن «کرز» را با «تکرار عامل» توجیه کنیم، آن را با توجه به

۴۵. ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۶۹۲

۴۶. زیرا «بدل در حکم تکرار عامل است» و «عاطف در حکم نائب از عامل است».

۴۷. همچون: یا سعید کرز به رفع «کرز»



قاعده‌ای جدید توجیه می‌کنیم. با توجه به این بیان، چون مرحوم رضی نیز تفاوت معنایی این دو را نمی‌پذیرند، پس عطف بیان و بدل یک نقش واحد هستند.

۳-۵-۲. معانی النحو

صاحب کتاب *معانی النحو* استقلال عطف بیان از بدل را قبول ندارد و چنین گفته

است:

«{البيان} شبيه بالبدل المطابق، غير أنهم يفرقون بينهما بأن المهم في البدل هو الثاني، و أما المهم في البيان فهو الأول، و إنما ذكر الثاني إيضاحاً للأول و تفسيراً له، فإذا قلت: «أقبل أخوك محمد» و كان اهتمامك بالثاني أعرب بدلاً، و إن كان اهتمامك بالأخوة أعرب الثاني عطف بيان»^{۴۸}

همچنین گفته است:

«و الحق فيما أرى أن هذا ضرب من التعسف، و لا أرى عطف البيان إلا البدل، و لا داعي لادّعاء الفروق بينهما، و يمكن الاكتفاء بباب واحد هو البدل أو البيان، و كل ما قيل في البدل يمكن أن يقال في البيان و بالعكس... و على كل فالإكتفاء بباب واحد و هو البدل أولى كما ذهب إليه الرضي»^{۴۹}

نویسنده ادعا کرده است که هر آنچه در بدل گفته می‌شود، در عطف بیان نیز می‌توان گفت و بالعکس. لذا صاحب *معانی النحو* نیز قائل به جدایی این دو نیست. به نظر می‌رسد توضیحاتی که در ذکر قول مرحوم رضی ارائه دادیم، در اینجا نیز قابل بیان است و لذا از تکرار آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

۴۸. سامرائی، *معانی النحو*، ج ۳، ص ۱۸۵

۴۹. همان، ج ۳، ص ۱۸۵ و ۱۸۶



۴-۵-۲. النحو الوافی

صاحب کتاب *النحو الوافی* نیز به یکتایی عطف بیان و بدل عقیده دارد و گفته است:

«أشرنا إلى أن المشابهة غالبية بين عطف البيان و بدل الكل من الكل، في ناحية معناهما، و إعرابهما، و قطعهما، و جمودهما، دون حروفهما، و الأحسن القول بأن المشابهة بينهما كاملة فيما سبق، لا غالبية؛ إذ التفرقة بينهما قائمة على غير أساس سليم، فمن الخير توحيدهما، لما في هذا من التيسير، و مجازاة الأصول اللغوية العامة. أما الرأي الذي يفرق بينهما في بعض حالات فرأى قام على التخيل، و الحذف، و التقدير، من غير داع، و من غير فائدة ترتجي. و من السداد إهماله و إغفاله»^{۵۰}

صاحب کتاب *النحو الوافی* با بیان چند مقدمه، از تفکیک میان عطف بیان و بدل خودداری می‌کند. برخی از این مقدمات را می‌توان این‌گونه برشمرد:

- یکی بودن عطف بیان و بدل موجب تیسیر است.^{۵۱}
- فروقی که بین عطف بیان و بدل گفته شده است، مبتنی بر تخیل و تقدیرات بی‌فایده است.

جمع بندی و نتیجه

در اینجا به طور کوتاه به نتایج این مقاله اشاره می‌شود:
در قسمت اول این تحقیق به این نتایج رسیدیم که در فرآیند انتقال یک مفهوم به

۵۰. عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۳، ص ۵۴۶

۵۱. تیسیر و آسان‌سازی، یکی از مبانی صاحب کتاب *النحو الوافی* است که در نگارش این کتاب اتخاذ کرده و این مبنا را در این‌جا نیز جریان داده است.



وسیله زبان، نقش قواعد زبانی این است که گوینده به وسیله آن‌ها، صورت ذهنی را تبدیل به لفظ می‌کند و شنونده، لفظ را تبدیل به صورت ذهنی می‌کند. غرض علمای نحو غالباً این بوده است که قواعد تبدیل صورت ذهنی به لفظ را بیان کنند و لذا تقسیم نقش‌های نحوی توسط آن‌ها نیز با توجه به این غرض بوده است و ملاک تقسیم نقش‌های نحوی نیز ارتباط تنگاتنگی با غرض علمای نحو دارد. در نهایت بیان کردیم که چنان‌چه دو جزء زبانی که دلالت بر معنای متفاوتی دارند، دارای احکام لفظی متفاوتی باشند، دو نقش نحوی هستند. یعنی: ملاک استقلال یک نقش نحوی از نقش دیگر آن است که در دو جایگاه زبانی باشند و احکام لفظی متفاوتی داشته باشند. در فصل دوم تحقیق نیز تبیین کردیم که طبق تعریف مشهور، بدل عبارتست از تابعی که مقصود اصلی از حکم است بر خلاف متبوعش، و عطف بیان تابعی است که مقصود اصلی از حکم نیست، بلکه به عنوان توضیح آمده است. سپس تفاوت میان عطف بیان و بدل را مطرح کردیم و به این نتیجه رسیدیم که هیچ یک از تفاوت‌ها، موجب تفکیک این دو نمی‌شود جز یک تفاوت که عبارتست از این‌که بدل، در حکم تکرار عامل است. بنابر این می‌توان به این بهانه، عطف بیان و بدل را دو نقش مستقل دانست. اما با توجه به این که اصل این اختلاف لفظی، محل خدشه است و گذشته از آن در مواضع بسیار کمی بروز می‌یابد، می‌توان آن را نادیده گرفت و بدل و عطف بیان را یک نقش دانست.

منابع

۱. ابن حاجب، عثمان بن عمر، *الإيضاح فی شرح المفصل*، اول، دمشق، دار سعد الدين، بی تا
۲. ابن طولون، محمد بن علی، *شرح ابن طولون علی ألفیه ابن مالک*، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا
۳. ابن عصفور، علی بن مؤمن، *شرح جمل الزجاجی*، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا
۴. ابن مالک، بدر الدین محمد، *شرح ألفیه ابن مالک لابن ناظم*، دوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۲ش
۵. ابن مالک، محمد، *شرح التسهیل*، اول، بی جا، هجر، ۱۴۱۰ق
۶. ابن هشام الأنصاری، عبدالله بن یوسف، *مغنی اللیب عن کتب الأعراب*، چهارم، قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، بی تا
۷. بهائی، محمد بن عزالدین، *الفوائد الصمدیة*، یازدهم، قم، انتشارات نهاوندی، ۱۳۸۹ش
۸. جامی، عبدالرحمن بن أحمد، *شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو*، اول، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا
۹. حسن، عباس، *النحو الوافی*، دوم، تهران، نشر ناصر خسرو، ۱۳۶۷ش
۱۰. رضی الدین الاسترابادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، اول، تهران، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر، ۱۳۸۴ش
۱۱. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق
۱۲. سامرائی، فاضل، *معانی النحو*، اول، بی جا، کمال الملک، ۱۴۳۴ق
۱۳. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر، *البهجة المرضیة*، نوزدهم، قم، انتشارات



اسماعیلیان، بی تا

۱۴. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر، *همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع*، اول،

بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا

۱۵. علیدوست، أبوالقاسم، *سلسبیل فی أصول التجزئة و الإعراب*، دوم، تهران، دار

الأسوة، ۱۳۸۳ش

۱۶. مدنی، علیخان بن أحمد، *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، اول، قم، ذوی

القربی، بی تا

